



## طرحی برای تحقیق درباره‌ی انقلاب مشروطه

عادل مشایخی

**توضیح:** این نوشته بخش پایانی دومین جلسه از دوره‌ای با عنوان «دلوز و مسئله‌ی بازتولید» است که در ۵ اردیبهشت ۱۳۹۶ در موسسه‌ی پرسش برگزار شده است و به مناسبت سالگرد انقلاب مشروطه در سایت دموکراسی رادیکال منتشر می‌شود.

آنچه در اینجا به عنوان نمونه‌ای از کاربرد این مفاهیم [مفاهیم مربوط به تحلیل تبارشناسانه] عرضه می‌شود، صرفاً طرحی است برای تحقیقی در باره‌ی انقلاب مشروطه. بر اساس این چارچوب مفهومی می‌توان از «دو گام انقلاب» سخن گفت؛ دو گامی که تقدم و تأخرشان صرفاً زمانی نیست؛ یعنی با فرارسیدن گام دوم، گام اول محو نمی‌شود و به یک معنا، آنچه در گام اول «می‌تپد»، قلبِ گام دوم است و بدون آن، گام دوم نه شکل می‌گیرد و نه به ثمر می‌رسد. علاوه بر این، چنان‌که خواهیم دید گام اول همواره ضرورتاً به گام دوم و شکل‌گیری انقلاب نمی‌انجامد، بلکه چنان‌که بارها در تاریخ رخ داده است، ممکن است به انواع و اقسام ارتجاع، از جمله «فاشیسم»، منتهی شود. اما دو گام انقلاب: (۱) شکل‌گیری نقاط مقاومت (۲) پیوند استراتژیک این نقاط روی یک خط نیرو.

## گام اول

جامعه‌ی ایران قرن نوزدهم در آستانه‌ی مشروطه. این جامعه میدانی از نبردهای کثیر است؛ نسبت‌های کثیر نیرو با نیرو. این نسبت‌های کثیر نیرو با نیرو، این نبردهای کثیر، را باید در آنچه گابریل تارد «دوئل‌های منطقی»<sup>۱</sup> می‌نامد شناسایی کرد. دوئل‌های منطقی دو سو دارند: نقاط قدرت و نقاط مقاومت. در ایران قرن نوزدهم این نقاط را در فضا‌های مختلف زندگی روستایی و شهری می‌توان شناسایی کرد.

آغازگاه این نقشه‌نگاری «کانون‌های مقاومت» (کانون‌های رویارویی «نقاط مقاومت» و «نقاط قدرت») است، فضا‌هایی از زندگی اجتماعی که «بحرانی» شده‌اند و در آن‌ها «دوئل‌های منطقی» در گرفته است. نقاط مقاومت نقاط اعتراض بدن‌هایی است که زندگی تحت سیطره عنصر یا عناصری از این نیرو-فرایندها را به هر دلیلی غیر قابل تحمل یافته‌اند. البته چیزی ثابت به منزله‌ی «آستانه‌ی تحمل» بدن‌های متقاد وجود ندارد. این که این آستانه کجاست و بدن‌های متقاد از چه حدی به بعد خود را در فلاکت می‌یابند و سر به شورش برمی‌دارند، امری تجربی است که مورد به مورد باید شناسایی شود؛ هیچ معیاری برای تعیین این آستانه‌ها به نحوی مقدم بر تجربه وجود ندارد و در مقام پیش‌بینی فقط می‌توان از «احتمالات» سخن گفت. عبور از «آستانه‌ی تحمل» و اقدام به «اعتراض» نیز امری نسبی است و طیفی گسترده از غرغر و پچ‌پچ تا شورش و طغیان خیابانی را در برمی‌گیرد. همان‌طور که گفتیم، نقاط پراکنده‌ی مقاومت فقط خاص دوران «پیش از انقلاب» نیستند، بلکه در دوران پس از انقلاب نیز در حال رویش و طپش‌اند و می‌توانند «خط نیرو» را به منزله‌ی جبهه‌ای واحد در برابر جبهه‌ی نیروهای متخاصم تقویت کنند. با این مقدمات، می‌توان در انقلاب مشروطه‌ی ایران از نقاط و کانون‌های مقاومت به شرح زیر نام برد:

- مسائل مربوط به وضعیت اقتصادی پیشه‌وران (صنعتگران، دکانداران خرده‌پا و بازرگانان کوچک) یکی از مهم‌ترین «کانون‌های مقاومت» در انقلاب مشروطه است. دوئل‌های منطقی بر سر اموری که بدهت خود را از دست داده‌اند، در عریضه‌ها، تظلم‌نامه‌ها، و در نهایت در نطق‌ها و مذاکرات مجلس اول<sup>۲</sup> قابل ردیابی‌اند. پیشه‌وران از اعضای مؤثر انجمن‌های شهری «رسمی» یا «مردمی» بودند. جان فوران نقش پیشه‌وران را در انقلاب مشروطه این‌گونه خلاصه می‌کند: «از بست نشینی بزرگ ۱۲۸۵ تا مقاومت بیهوده در برابر روسها در تبریز در سال ۱۲۹۰ همه‌جا پیشه‌وران پیشگام انقلاب بودند. مغازه‌ها را می‌بستند، در انجمن‌ها حضور می‌یافتند، با نیروهای مسلح درگیر می‌شدند و انبوه جماعت مشروطه‌خواهان را تشکیل می‌دادند.»<sup>۳</sup>

- دهقانان و اعتراض و شورش علیه «خوانین، اعیان، علما و ملاکین». طیفی از امور که بدهاقت خود را از دست داده‌اند و به موضوع بحث و کشمکش تبدیل شده‌اند. مجدالاسلام کرمانی: «به‌علاوه از وجود خود زراعت‌کنندگان، زن و بچه و تمام بستگان آن‌ها حتماً باید وقف خدمت آقایان اربابان باشند، اگر احیاناً زنی خوشگل یا دختری وجیهه یا اسبی تندرو داشته باشند، به مجرد اینکه ارباب دید و میل به آن کرد، حتماً بر صاحب بیچاره‌اش حرام و بر آقای ارباب حلال، بلکه واجب می‌شود.<sup>۴</sup>» این دوئل‌های منطقی بر سر اموری که بدهاقت تاریخی‌شان را از دست داده‌اند، علاوه بر نوشته‌های روشنفکرانی نظیر مجدالاسلام کرمانی در روزنامه‌ها و «اعتراضیه‌ها و تظلم‌نامه‌ها»ی این عصر قابل مشاهده‌اند. در میدان مقاومت‌های روستایی نیز انجمن‌ها مهم‌ترین تشکل‌های مولکولی‌اند. در برخی «ولایات» از جمله آذربایجان و گیلان، علاوه بر انجمن‌های شهری، در برخی روستاها انجمن‌های محلی شکل می‌گیرد. نیرومندترین مقاومت دهقانی در گیلان رخ می‌دهد و انجمن‌های محلی روستاهای گیلان «که بعضی از نگرانی‌ها و مصائب جوامع روستایی را انعکاس می‌دادند، در برابر رشت و نیز مجلس قد علم کردند.»<sup>۵</sup>



- «زنان در طیف کاملاً گسترده و چشمگیری فعالیت می‌کردند و [بر خلاف مردان] تقریباً همگی در اردوی انقلاب بودند. حضورشان در اغلب رویدادهای کلیدی و از جمله بست‌نشینی‌های ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ تهران، تظاهرات تبریز ... و مقاومت آذر و دی ۱۲۹۰ ثبت شده است. محروم کردن‌شان از حق رأی نیز آنان را از مشارکت سیاسی و سایر اشکال فعالیت مثل تأسیس مدرسه و روزنامه باز نداشت. زنان ده‌ها انجمن‌های خاص خود بر پا کردند ...<sup>۶</sup>» آنچه خسرو شاکری در مقاله‌ی «نکاتی چند درباره‌ی تاریخ‌نگاری جایگاه زنان در جنبش مشروطه» در مورد مشاجره‌ی مدرس با حاج محمد تقی نماینده‌ی همدان در مجلس دوم گزارش کرده است، به‌تنهایی می‌تواند حسی از گستره و عمق دوئل‌های منطقی را که یک سویش زنان ایرانی و سوی دیگرش مردان، از طبقات و گروه‌ها و شئون اجتماعی مختلف‌اند، القا کند: مدرس در مخالفت با نماینده‌ی همدان که «مطالبه»ی حق رأی زنان را در مجلس دوم مطرح کرده است، می‌گوید: «از اول عمر تا حال بسیار در برّ و بحر اتفاق افتاده بود برای بنده، ولی بدن بنده به لرزه در نیامد و امروز بدنم به لرزه آمد [...] می‌بینم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب داشته باشند.» شاکری به درستی بر این نکته تأکید می‌ورزد که این مطالبه نه یک پیشنهاد از بالا و برآمده از تأملات نظری ناب، بلکه «ناشی از یک حس اجتماعی سیاسی نزد زنان و مردان» بوده است.<sup>۷</sup> درواقع، این مطالبه یکی از بیان‌های نیروهایی است که بدن زنان و مردان ایرانی را از اواخر

قرن نوزدهم به این سو تسخیر کرده است و انواع و اقسام تمهیدات نظیر همین جمله‌ی «خداوند قابلیت در اینها قرار نداده» و ترفندهای خشن‌تر، نتوانسته است بدن امثال مدرس را از رعشه بازدارد.

- مسائل مربوط به اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز یکی از کانون‌های مهم مقاومت بوده است که در شناسایی و ترسیم نقاط مقاومت باید در کنار نقاط پیشین، روی نقشه‌ی مناسبات نیروهای برساننده‌ی جامعه‌ی ایران اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم مورد توجه قرار گیرد.

در مقام تلخیص و تأکید می‌توان گفت آنچه از دیدگاه کاربردی و تحلیل انضمامی بیش از خود این فهرست ناقص اهمیت دارد، نکته‌ای در مورد کانون‌های مقاومت به منزله‌ی عرصه‌های رویارویی نقاط مقاومت و نقاط قدرت است: این رویارویی‌ها جلوه‌ای از «بحرانی‌شدن» این عرصه‌ها هستند. «بحرانی‌شدن» به این معنا که چیرگی بلامنازع<sup>۴</sup> نیروهای مسلط در این عرصه‌ها زیر سوال رفته و اموری که زمانی بدیهی به نظر می‌رسیدند، بدهت خود را از دست داده‌اند و دوباره به «مسئله»، به «موضوع دوئل منطقی» تبدیل شده‌اند. نکته‌ی بعدی: امر میکرو، امر مولکولی نه امری فردی، بلکه امری پیشافردی است. «انجمن»‌های دوران مشروطه تشکل‌های مولکولی‌اند، نه به این دلیل که متشکل از افرادند، بلکه به این دلیل که خود با فعلیت یک «نیرو» بر علیه نیرویی دیگر شکل گرفته‌اند (وقتی بدهت‌ها فرو می‌ریزند و اموری که تا دیروز بدیهی بودند دوباره به مسئله تبدیل می‌شوند، دیگر نه با امور «نمادین»، بلکه با «نیرو» یا به بیان دقیق‌تر، «رابطه‌ی نیرو با نیرو» سروکار داریم). تکرار: ساحت «میکرو» ساحت رویارویی نیرو با نیروست و ربطی به افراد ندارد.

## گام دوم

اگر نقاط مقاومت روی یک «خط نیرو» پیوند استراتژیک پیدا نکنند، هیچ‌گاه انقلاب رخ نخواهد داد؛ انقلاب قلابی، شبه انقلاب، شاید، اما انقلاب واقعی نه! اگر خطوط مولکولی یا نقاط مقاومت را شرط لازم انقلاب به شمار آوریم، پیوند استراتژیک این نقاط روی یک خط واحد نیرو را باید شرط کافی انقلاب تلقی کنیم. اگر اعتراضات پیشه‌وران و طبقه‌ی کارگر شهری در حال پیدایش، نارضایتی‌های زنان، شکوه‌های روستاییان و عصیان‌های مولکولی اقلیت‌های قومی و مذهبی، با هم پیوند پیدا نمی‌کردند و هر یک از تشکل‌های مولکولی فقط مطالبات محلی، صنفی یا گروهی خود را پی می‌گرفتند، امروز چیزی به نام «انقلاب مشروطه» در تاریخ ایران وجود نداشت. اما منظور از پیوند استراتژیک روی یک خط نیرو چیست و چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

پیوند استراتژیک روی یک خط نیرو را نباید با «وحدت یافتن در سایه‌ی یک گفتمان» اشتباه گرفت. چنین تصویری بر این فرض استوار است که آنچه «گفتمان» می‌خوانند از «بالا»، یعنی به‌نحوی «متعال»، بر نقاط مقاومت تحمیل می‌شود و آن‌ها را در قالبی واحد یکپارچه می‌کند. اما «خط نیرو» به نحوی درون‌ماندگار، یعنی از سطح خود میدانِ نبرد تکوین پیدا می‌کند و همین خط نیروست که «روایت‌ها» را خلق و روی «هستی‌های اجتماعی» [امور تعین‌پذیر] چفت و بست می‌کند.

اما خط نیرو چگونه تکوین پیدا می‌کند؟ از طریق برملاشدنِ «شرایط امکان» یا به بیان دقیق‌تر، «شرایط وقوع» بحران‌ها: آنچه بدن‌های طاغی را به فلاکت کشانده و در نهایت با رساندن کارد به استخوان، به اعتراض واداشته است. یعنی خط نیرو از طریق گونه‌ای نقشه‌نگاری اجتماعی و به‌منزله‌ی جبهه‌ای واحد در مقابل «شرایط وقوع فلاکت» (نه این یا آن فرد یا حتا گروه، بلکه وجهی از مناسبات لیبدویی تولید-قدرت) «آرایش» (به معنای نظامی) پیدا می‌کند؛ وقتی که بدن‌های طاغی در مواضع بحرانی و نقاط مقاومت، با شرایط فلاکت خود به‌منزله‌ی «جبهه‌ای واحد» مواجه می‌شوند. این جبهه‌ی واحد از نیرو-فرایندهایی مرکب از تکنولوژی‌های قدرتی شکل گرفته است که مناسبات استثمارآمیز تولید را تداوم می‌بخشند و هر یک به طریقی در این یا آن بخش از میدان اجتماعی بدن‌ها را به فلاکت کشیده است. بعد از ترسیم این نقشه و با توجه به همین نقشه است که می‌توان «روایتِ رهایی» را به‌منزله‌ی بدیل شرایط موجود، معرفی و بسیج نقاط مقاومت را کامل کرد.

در جریان انقلاب مشروطه فرایندِ جمعیِ نقشه‌نگاری اجتماعی در کامل‌ترین وجهش، نیرو-فرایندهای برساننده‌ی آنچه را «ترکیب استعمار و استبداد» خوانده می‌شود، به‌منزله‌ی «شرایط وقوع فلاکت» معرفی می‌کند، به‌منزله‌ی نیروهایی متشکل در جبهه‌ای واحد که بدن‌های سر به اعتراض برداشته در کانون‌های مقاومت را به شیوه‌های مختلف به فلاکت کشانده است. البته همان‌طور که گفته شد، این نقشه در کامل‌ترین طرح خود و درواقع، نزد پیشروترین انقلابیون، یعنی سوسیال دموکرات‌ها، ترسیم شد. اما همه‌جا با این صراحت مورد توجه قرار نگرفت و حتا در برخی خطه‌ها و مناطق، شاید برای سهولت در ترغیب نقاط مقاومت به قرار گرفتن روی خط نیرو، طرح جبهه‌ی دشمن و همچنین «روایتِ رهایی» متناسب با موقعیت تعدیل و حتا در برخی موارد تحریف شد. برای نمونه می‌توان به آنچه منصوره اتحادیه در مقدمه بر مجموعه «راپورت‌های نظمیه شیراز» در دوران حکومت فرمانفرما بر فارس، در مورد نحوه‌ی پیوستن «مردم

شیراز» به انقلاب مشروطه نوشته است رجوع کرد. منصوره اتحادیه به ناآرامی و نارضایتی‌ها در فارس و عوامل این نارضایتی‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید «در ابتدا حرکت مردم شیراز تحت تأثیر عوامل گذشته، از جمله رقابت خوانین ایلات قرار داشت»؛ اما در مرحله‌ی بعد این مقاومت مولکولی روی خط نیرویی با سایر مقاومت‌ها پیوند پیدا می‌کند که هدف استراتژیک‌اش هدفی ناسیونالیستی بوده است: «درواقع شاید بتوان گفت که احساس ملی‌گرایی و وطن‌خواهی بود که مردم شیراز و فارس را به حرکت درآورد، تا مسئله‌ی دموکراسی و آزادی و قانون اساسی.<sup>۹</sup>»

در این مرحله و در این چارچوب است که بدون درافتادن به ورطه‌ی توهم‌های ایده‌آلیستی می‌توان نقش مفاهیم و اندیشه‌ها را در نظر گرفت. بر خلاف باور کسانی که انقلاب مشروطه را امری کاملاً برآمده از اندیشه‌ها (آن‌هم اندیشه‌های به‌اصطلاح وارداتی) تلقی می‌کنند و با این فرض معیوب در صدد تحقیق در باب انطباق یا عدم انطباق انقلاب با آن اندیشه‌ها برمی‌آیند و بر کرسی قضاوت در مورد فهم انقلابیون از این اندیشه‌ها جلوس می‌کنند، مفاهیم و اندیشه‌ها نه اموری مستقل و منتزع از تاریخ، بلکه سلاح‌هایی هستند که در نبردهای اجتماعی صیقل می‌خورند و تعیین پیدا می‌کنند. این اتفاق در هر دو گام انقلاب ممکن است بیفتد. مثلاً زنان ایرانی با توجه به وضعیت میدانی که برای اثر گذاشتن بر هستی اجتماعی خود، برای کسب توان اثرگذاری بر هستی اجتماعی خود، در آن می‌جنگند، می‌توانند از هر منبعی ابزارها و سلاح‌های لازم را وام بگیرند و متناسب با شرایط نبرد آن را صیقل دهند و بی‌توجه به ادعای «فیلسوفان خودخوانده»، برای تغییر وضعیت موجود به‌کار گیرند. این ادعای عجیب و غریبی نیست. درواقع، این کاری است که مبارزان جنبش زنان از آغاز حیات این جنبش در سراسر دنیا کرده‌اند. اندیشیدن همواره مبارزه در یک میدان نیروست؛ نه فعالیت عجیب و غریب و خداگونه‌ی یک شبه‌فیلسوف خود-فیل‌پندار متوهم که با توهم قدم‌زدن بر فراز تاریخ و در آسمان «اندیشه‌ها» عمرش را هدر داده است.

در گام بعدی، یعنی در مرحله‌ی قرار گرفتن یک کثرت از نقاط مقاومت به همراه کثرت‌های دیگری از نقاط مقاومت روی خط نیرو نیز همین وام‌گیری سلاح‌ها و صیقل‌زدن‌شان مطابق مقتضیات میدان نیروهای بالفعل یا بالقوه ممکن است تحقق پیدا کند. یعنی هم در نقشه‌نگاری و شناسایی «شرایط وقوع فلاکت» بدن‌های عاصی، و هم در تدوین «روایت‌رهایی» بر اساس آنچه نتیجه‌ی نقشه‌نگاری و مواضع و امکانات جبهه‌ی مقابل اقتضا می‌کند، می‌توان از منابع تاریخی و نظری متفاوت استفاده کرد و یک جعبه‌ابزار یا زرادخانه‌ی مفهومی ساخت. مسلّم است که در

نهایت در مورد عناصرِ وام گرفته شده بر اساس جایگاه و کارکردشان در این جعبه ابزار باید (به شیوه‌ای تاریخی) داوری کرد، نه با نظر به منابع و مراجع و براساسِ اصلِ «رونوشت برابر با اصل». آخرین نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد مربوط می‌شود به «سرنوشت» نقاط مقاومت. چنان که پیش‌تر گفتیم، انقلاب سرنوشت محتوم نقاط مقاومت نیست. انقلاب اصلاً سرنوشت نیست. انقلاب نتیجه‌ی انتخاب است؛ نتیجه تصمیم و کنش آزادانه. مقولاتی نظیر «سرنوشت» و «تقدیر» خاص نیرو/فرایندهایی است که هدف استراتژیک‌شان مهار نقاط مقاومت و پیشگیری از وقوع انقلاب است. دولت در قالب کنونی‌اش، یعنی آن سنجی از دولت که از آغاز حیات‌اش پیوندی ناگسستنی با سرمایه داشته است و اصلاً از همان آغاز به‌سانِ یک «دوقلوی خارج رحمی» در پیوند با سرمایه متولد شده است، برخلاف برخی تصورات رایج، نه تنها فعال مایشاء نیست، بلکه اصلاً قدرت انتخاب ندارد. رجز خوانی و هارت‌وپورت زیاد می‌کند اما در نهایت یکی دو گزینه بیشتر پیش رو ندارد: یا باید تن به فروپاشی دهد و یا باید ماهیت خود را به نحوی معین و از پیش‌مقرر (به اقتضای سرشت مولفه‌هایی دیگر) تعدیل کند و دست از ادعاهای بی‌اساس بردارد و به حکم «واقعیت» گردن بگذارد. ماجرای تکوین دولت مدرن در ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. در دوران مشروطیت، مستبدان، و بعدها مشروعه‌خواهان، در این تصور بوده‌اند که می‌توانند ساعتِ تاریخ را به عقب برگردانند، اما رفته‌رفته با این واقعیت مواجه شده‌اند که در برابر تغییر نمی‌توان به رؤیاهای تاریخ مصرف گذشته دل خوش کرد. به همین دلیل، هرچند با کاهلی و تأنی بسیار، بالاخره دریافته‌اند که باید نقاط مقاومت را به نحوی در دم و دستگاه جدیدی ادغام کرد و از یکپارچه‌شدن‌شان روی یک خط نیروی زیربرزاساز جلوگیری کرد. به بیان دقیق‌تر، دریافته‌اند که نقاط مختلف مقاومت را باید با تمهیدات و ترفندهایی خاص هر نقطه، در جبهه‌ی ارتجاع متحد کرد و مقابل جبهه‌ی انقلاب قرار داد. به همین دلیل در انقلاب مشروطه نخست ضعیف‌ترین حلقه‌های خط نیرو هدف قرار گرفته‌اند: بازرگانان: «بازرگانان میانه‌حال احتمالاً مدت طولانی‌تری از انقلاب حمایت کرده‌اند، هرچند بعضی از آن‌ها به پیروی از روحانیت به انقلاب پیوسته بودند و عده‌ای نیز به خاطر بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی حاصل از انقلاب از آن کناره گرفتند. بازرگانان عمده و آن‌هایی که به سرمایه‌های خارجی وابسته بودند احتمالاً در همان اوایل به شدت به مخالفت با مشروطیت پرداختند.»<sup>۱۰</sup>؛ تهیدستان شهری: «مادون طبقات شهری در انقلاب مشروطیت واکنش‌های متفاوتی داشته‌اند. حمایت منفعلانه، مشارکت فعال، بی‌تفاوتی، و نیز پیوستن به صفوف ضد انقلاب [...] می‌شد با توسل به احساسات مذهبی‌شان به نفع این یا آن

اردو بسیج‌شان کرد. وضعیت بد اقتصادی‌شان موجب می‌شد تا از نیروهای مردمی حمایت کنند اما اگر دربار به آن‌ها غذا و پول می‌داد، آمادگی رودررو شدن با انقلاب را نیز داشتند.<sup>۱۱</sup>؛ و در مورد برخی «جناح‌ها»ی روحانیون در بعضی «دوره‌ها» و در مورد برخی «موضوع‌های عمده» می‌توان بر همین سیاق سخن گفت.

اما هنوز از خطری که نقاط مقاومت یا خطوط مولکولی را تهدید می‌کند سخنی به میان نیاورده‌ایم. مهم‌ترین خطر این است که این خطوط در «میکرو-سیاه‌چاله‌ها» بیفتند. میکروسیاه‌چاله چیست؟ برای پاسخ به این پرسش کافی است به یک هذیان صلب بیندیشیم؛ هذیانی پارانوایی که برای همه‌ی مسائل و سوال‌ها چند پاسخ حاضر و آماده دارد که کانون همگی‌شان یک «دیگری بدجنس»، یک «دشمن بدخواه» (یا مجموعه‌ای از دشمنان توطئه‌گر) است. نقاط مقاومتی که محصور شده‌اند در دام هذیان‌های فردی یا هذیان‌های یک باند و گروه و دسته‌ی خاص: این مهم‌ترین مؤلفه‌ی میکرو فاشیسم است. از این‌جا تا فاشیسم، تا حکومت فاشیستی، یک گام فاصله است: فقط کافی‌ست این میکروسیاه‌چاله‌ها حول یک ابر-سیاه‌چاله «هم‌طنین» شوند. این فرایندی بود که در آلمان بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد و در سال ۱۹۳۳ به اوج رسید: همه‌ی هذیان‌هایی که نقطه‌های مقاومت برای پرهیز از کشش انقلاب، برای پرهیز از قرار گرفتن روی خط نیروی انقلاب، به هر دلیلی، خود را در آن‌ها محصور یافتند، حول یک «پارانویای ملی» (توطئه‌ی یهودی‌ها؛ کسانی که مسبب همه‌ی بدبختی‌ها بودند) هم‌طنین شدند تا «رایش سوم» شکل بگیرد.

در حالتی دیگر، ممکن است خطوط مولکولی یا نقاط مقاومت حول یک فیگور سوپراگوپی همه‌چیز-دان (کسی که به قوانین تاریخ یا نوامیس الهی داناست) یا یک نماینده‌ی تقدیر تاریخی («منجی چکمه‌پوش») سازمان پیدا کنند و نظام‌های سیاسی توتالیتار (در حالت اول) یا دیکتاتوری‌های نظامی (حالت دوم) شکل بگیرد.

اینها برخی از خطراتی است که اگر در وضعیت‌های بحرانی، نقاط مقاومت روی یک خط نیرو پیوند استراتژیک پیدا نکنند و یکپارچه نشوند، جامعه را تهدید می‌کنند: پشت هر نظام ارتجاعی انقلابی شکست خورده نهفته است. حتا یک انقلاب پیروز اگر خط استراتژیک نیرو را فراموش کند و در دام حمایت از منافع گروه یا تشکلی خاص روی این خط بیفتد، بدون شک به فنا خواهد رفت، چنان‌که رفته است بارها. مخالفت مجلس اول مشروطه با شکل‌گیری و فعالیت انجمن‌های روستایی و اجرای سیاست‌های رادیکال واقعی بعد از پیروزی انقلاب مشروطه («حل

مسئله‌ی ارضی»، فقط یکی از نمونه‌های این بی‌توجهی به اهمیت نقاط مقاومت در یکپارچگی استراتژیک است. در این مورد، حتا مورخ محافظه‌کاری مانند فریدون آدمیت<sup>۱۲</sup> نیز خطای نمایندگان «معتدل» (و در واقع، «مرتجع») مجلس اول را نمی‌تواند نادیده بگیرد. «اصلاح و تغییر نظام رعیت و اربابی» یکی از اهداف استراتژیک انقلاب مشروطه بود که سوسیال‌دموکرات‌ها بعد از ترسیم نقشه‌ی ستیزهای اجتماعی و شناسایی «شرایط وقوع فلاکت»، به عنوان مؤلفه‌ای مهم در «روایت‌رهای» گنجانده‌اند. آدمیت تصدیق می‌کند که «فکر مشروطه‌خواهی به ده راه یافته بود.<sup>۱۳</sup> این بدان معنی است که سوسیال‌دموکرات‌ها در قراردادن میکرو-مقاومت‌های روستایی روی خط نیروی انقلاب توفیق یافته بودند. آدمیت بر همین اساس تفاوت «جنبش گیلانیان در سیصد سال پیش» و «تحرك دهقانی به وقت مشروطه» را در همین می‌داند: «پیام مشروطیت نوید تازه‌ی آزادی به دهقان می‌داد؛ نویدی که تحرك برانگیز بود.<sup>۱۴</sup> اما نظر کلی مجلس (نظر جناح غالب) چیست؟ این نظر نمونه‌ای است از تلاش مخرب برای پراکنده کردن نقاط مقاومت از روی خط نیرو. آدمیت «نظر کلی مجلس» را با نقل قولی از صنیع‌الدوله، رئیس مجلس در آن دوران، خلاصه می‌کند: «اهالی رشت به درستی معنی مشروطیت و حریت را نفهمیده‌اند، رعایا بنای خودسری گذاشته‌اند ... مجلس قویاً خواهش می‌نماید که اصول مشروطیت را به مردم بفهمانند، رفع این اغتشاشات را نمایند.» این اظهار نظر صنیع‌الدوله یکی از ترفندهای مشترک همه‌ی مرتجعین را در معرض دید قرار می‌دهد: مرتجعین در مواجهه با نیروهای انقلاب و احساس خطر تغییر وضع موجود، مدام هشدار می‌دهند و همگان را از هرج و مرج می‌ترسانند. به محض اینکه نمودار جامعه به منزله‌ی میدان نیرو آشکار می‌شود و نیروهای فرو دست علیه نیروهای مسلط می‌شورند، ناله سر می‌دهند که اغتشاش و هرج و مرج زندگی «مردم» را مختل کرده است. آدمیت نیز مهم‌ترین اشتباه جناح محافظه‌کار مجلس را در این می‌داند که «... برای اصلاح دستگاه ارباب و رعیت هیچ پیشنهاد متری عرضه نکردند. نه فقط به مرز مسئله‌ی تعدیل مالکیت نزدیک نشدند، همگی تأیید نمودند نظام موجود ملاکی و اربابی را.»<sup>۱۵</sup> از سوی دیگر، چنان که می‌توان انتظار داشت «دولت» به معنای قوه‌ی مجریه نیز در این مورد با مجلس (که قرار است مظهر و نماد مشروطیت باشد) کاملاً هم‌سوست. فرمانفرما در مقام وزیر عدلیه در مجلس اینگونه نطق می‌کند: «رعیت ما علم ندارد. و نمی‌داند معنی مشروطیت چیست. و همچو می‌پندارند که باید مال مردم را خورد، و بهره‌ی شرعی مالک را هم نداد. به حکم شریعت هر کس هر قدر مال دارد، مال خودش است... امروز تمام این نزاع‌ها بر سر همین است که فقیر با غنی مساوی باشد و بی‌دین با دیندار.<sup>۱۶</sup>

این نقل قول‌ها گذشته از آن‌که «تبار» بسیاری از وراجی‌های امروزی درباره «عدم درک مشروطیت و مفاهیم مرتبط با آن» را روشن می‌کند («تبار» به معنای «نیرو» نه شخص؛ نیرویی که امثال فرمانفرما را به قدرتمندترین و ثروتمندترین افراد زمانه‌ی خود تبدیل کرده بود)، نشان می‌دهد که خاستگاه‌های جنبش جنگل در گیلان را در کجاها باید جست‌وجو کرد. این جنبش نتیجه‌ی انعکاس نیافتن مطالباتی نظیر «تعدیل مالکیت زمین زیر کشت» یا «افزایش سهم دهقان از زمین» و ... در مجلس بود («گویی افسون مالکیت زبان مجلسیان را بسته بود»<sup>۱۷</sup>)، نه حاصل «ضعف حکومت مرکزی و هرج و مرج در نواحی دور از مرکز» که صرفاً توجیهی ارتجاعی است برای برآمدن نظامی که سرانجام «آن قزاق سواد کوهی» در رأسش نشست.



مشایخی، عادل. «طرحی برای تحقیق درباره‌ی انقلاب مشروطه». *دموکراسی رادیکال*.

دریافت از: <https://radicald.net/lb92> ۱۳۹۹/۰۵/۱۴

<sup>۱</sup>. duels logiques

Gabriel Tarde, *les transformations du pouvoir*, Les Empêcheurs de penser en rond, 2003, p. 48.

<sup>۲</sup>. «در مجلس اول ۳۲ کرسی به ۱۰۵ صنف ... اختصاص داشت. کتابفروش‌ها، سنگتراش‌ها، چراغ‌سازها، و ساعت‌سازها بیشترین نطق‌های مجلس اول را به خود اختصاص دادند.»

جان فوران، *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، نشر نی، ۱۳۸۲، ص. ۲۷۴.

<sup>۳</sup>. فوران، ص. ۲۷۳.

<sup>۴</sup>. به نقل از:

افسانه نجم آبادی، حکایت دختران قوچان، *انتشارات روشنگران و مطالعات زنان*، ۱۳۸۱، ص. ۱۲.

<sup>۵</sup>. ژانت آفاری، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضایی، نشر بیستون، ۱۳۸۵، ص. ۱۹۵.

<sup>۶</sup>. فوران، ص. ۲۷۶-۷.

<sup>۷</sup>. به نقل از:

کامران سپهران، *تئاتر کراسی در عصر مشروطه*، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۸، ص. ۵۵.

<sup>۸</sup>. چیرگی «بلامنازع» یک نیرو به این معنا نیست که هیچ مقاومتی در برابر این نیرو وجود ندارد، ترفندها و تمهیدها در کارند اما چنان‌که فوکو در مثال خود («پول برداشتن از جیب شوهر و امتناع جنسی») نشان می‌دهد قادر نیستند تأثیر قابل توجهی بر آرایش نیروها بگذارند

و دگرگونی به وجود بیاورند. وقتی می‌توان از مقاومت مؤثر در این یا آن عرصه سخن گفت که امور بدیهی در آن عرصه دوباره به مسئله تبدیل شوند و دوتلی منطقی در بگیرد: این نشانه‌ی آن است که چیرگی «بلامنازع» با طغیان نیرویی دیگر مواجه شده است. در غیر اینصورت با تمهیدات و ترفندهایی مواجهیم که از طریق ایجاد وجدان معذب یا کینه‌توزی، به جای دگرگونی، آرایش بالفعل نیروها را تداوم می‌بخشد. تا وقتی «برتری و تسلط مرد بر زن»، «وابستگی و اتکای زن به مرد»، «سبکسری و نقص عقل ذاتی زن» یا مزخرفاتی از سنخ «زنان ونوسی مردان مریخی» اموری بدیهی و بی‌نیاز از بحث باشد، «دزدی از جیب شوهر» و «امتناع» و هزار و یک ترفند دیگر، هیچ تغییر محسوسی در وضعیت واقعی زنان، در هستی اجتماعی زنان، ایجاد نخواهد کرد.

<sup>۹</sup> . به کوشش **منصوره اتحادیه**، سعاد پیرا و سعید روحی، زیر پوست شهر، نشر تاریخ ایران، ص. ۱۰.

<sup>۱۰</sup> . فوران، ص. ۲۷۳.

<sup>۱۱</sup> . همان، ص. ۲۷۵.

<sup>۱۲</sup> . برای نقد تاریخ‌نگاری آدمیت ر.ک.:

احمد سیف، بحران در استبداد سالاری ایران، کتاب آمه، ۱۳۹۰، به‌ویژه فصل‌های ۶ و ۸

<sup>۱۳</sup> . آدمیت، **فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت در ایران**، نشر گستره، ۱۳۸۸، ص. ۶۸.

<sup>۱۴</sup> . آدمیت، ص. ۷۲.

<sup>۱۵</sup> . آدمیت، ص. ۸۲.

البته خود فریدون آدمیت نیز در برخی از آثار دیگرش در دام همین منطق «هرج و مرج» و تقلیل رادیکالیسم انقلابی اصیل انجمن‌ها به «افراطی‌گری» و «اغتشاش طلبی» افتاده است. برای نقد این بُعد از تاریخ‌نگاری آدمیت ر.ک. به فصل‌های ششم و هشتم کتاب زیر:

احمد سیف، **بحران استبداد سالاری در ایران**، کتاب آمه، ۱۳۹۰.

<sup>۱۶</sup> . آدمیت، ۸۳.

<sup>۱۷</sup> . آدمیت، ۸۷.

